



شما جزو هنرمندانی هستید که فعالیت هنری تان را با حضور در کانون پرورش فکری شروع کردید. این مجموعه در زمان پویایی خود هنرمندان بسیاری را پرورش داد و آثاری را تولید کرد که هنوز هم در خشان هستند اما در حال حاضر فعالیتش بسیار کم رنگ شده است. کانون چقدر باعث انگیزه در شما و هم نسلان تان شد و چقدر وجود چنین مراکزی را برای نسل جدید ضروری می دانید؟

وجود داشت. من به کلاس نقاشی هم می رفتم و در آن کلاس هم وسایل زیاد مصرفی مثل کاغذ، مقوا، انواع رنگ و خمیر مجسمه سازی در اختیار داشتیم. در کلاس های موسیقی و فیلم سازی هم همین طور بود و همه امکانات در اختیار بچه ها بود تا خلق کنند و پرورش یابند. همه اینها را مفصل توضیح دادم تا بگویم که کانون شرایط را برای کودکان و نوجوانان طوری فراهم کرد که از هر طبقه ای بتوانند به آنجا بروند و یاد بگیرند. اساتید خوبی هم داشتیم و استادهایی که من در بازیگری داشتیم کسانی بودند که از شاگردان دکتر کوثر، دکتر پرورش، بهرام بیضایی و حمید سمندریان بودند. در واقع دانشجوی آن ها بودند و آن دانش را به ما انتقال می دادند. من آخرین باری که به یکی از کتابخانه های کانون دعوت شدم بسیار گمگین شدم. هیچ شباهتی به فضای زیبا، پویا و پرشوری که من تجربه کردم نداشت و بدتر از همه انتفاعی نشده بود و در دسترس همه کودکان و نوجوانان نبود. یادمان نرود چه فیلم های درخشانی قبل و حتی تا چند سال بعد از انقلاب در کانون ساخته می شد ولی بعد از آن دیگر ادامه نیافت. در دهه شصت فارابی وزارت ارشاد هم برای سینمای کودک و نوجوان سرمایه گذاری و حمایت می کردند اما بعد از آن همه چیز به سمت سودجویی، منفعت طلبی و بازده مالی و مسواری از این دست رفت. دیگر نگاه فرهنگ سازی تعطیل شد. تولیدات تلویزیونی هم کیفیتشان تغییر کرد. من در بسیاری از سریال های تلویزیونی کودک و نوجوان عروسک گردانی، گویندگی عروسک و حتی کارگردانی کرده ام. ماه ها طول می کشید و وقت و توجه زیادی برای ضبط و تدوین کارها گذاشته می شد. بعد از آن، بسیاری از کارهای عروسکی تبدیل به اجرای زنده شد و وسط آن هم آگهی تبلیغاتی قرار گرفت. یعنی آنچه که قرار بود کار فرهنگی و فرهنگ سازی شود، تبدیل به سودآوری شد.

من هر چه که یاد گرفته ام از کانون بوده است. به این دلیل که انقلاب فرهنگی شد و نتوانستم به دانشگاه بروم. من قبلا هم بارها گفته ام که هر چه دارم و هر چه که بلد هستم از کانون است و خیلی از همکاران من که از کانون شروع کرده اند همین نظر را دارند و متأسفانه بعد از انقلاب به طور کلی نقش آن عوض شد. به این دلیل که بعد از انقلاب، انقلاب فرهنگی شد و حتی قبل از انقلاب فرهنگی نیز تعداد زیادی از کارمندان کانون را اخراج کردند و یک پاک سازی بزرگ اتفاق افتاد. حتی خیلی از کتابدارها و مسئولین کتابخانه ها که سال ها با آن ها آشنا بودیم تصفیه شدند. در دانشگاه ها هم همین اتفاق افتاد و استاد های خوب اخراج شدند. یکی از دلایلی که باعث شد که من بعد از آن وارد دانشگاه نشوم این بود که اساتیدی که من از روز داشته ام تا با آنها کار کنم دیگر در دانشگاه تدریس نمی کردند. دکتر کوثر، بهرام بیضایی و خیلی های دیگر رفته بودند و زمانی که دانشگاه ها باز شدند این اساتید خوب دیگر نبودند. برای کانون هم همین اتفاق افتاد و می توانم بگویم که کانون را نابود کردند. کانون جایی برای همه ی بچه ها از هر طبقه و هر میزان توانایی اقتصادی بود. کانون را شهریه پرداز کردند و از بچه ها پول گرفتند و امکاناتی که برای ما بود دیگر وجود نداشت. من در کانون به کلاس تئاتر و نمایش عروسکی می رفتم. مادر این کلاس انواع مواد لازم برای عروسک سازی و اجرا داشتیم و آنها ارزان نبودند. برای مثال چاره فوتر، انواع اسفنج، چسب لاتکس، رنگ و همه چیز داشتیم و پولی هم بابت آن پرداخت نمی شد. چون اگر قرار بود که پولی بدهیم ممکن بود که من نوعی نتوانم به کانون بروم و این ها به شکل رایگان تا هجده سالگی برای همه بود و هر کودکی می توانست برود و برای ثبت نام فقط یک عکس لازم بود. آن محیط بچه ها را شکوفا می کرد چرا که آن همه کتاب در اختیارشان بود و فضایی زیبا برای آن ها

تولید می کند، جهان بینی ایجاد می کند و تجربه زندگی را به اشتراک می گذارد. اگر ادبیات قوی تری داشته باشیم و نویسنده هایمان راحت تر و با شرایط بهتری کتاب بنویسند و چاپ شود این کتاب ها به فیلمنامه نویسی ها و کارگردانان ایده می دهد. ادبیات، شعر، داستان سرایی و نمایشنامه نویسی خیلی نقش بزرگی دارند و باید به ادیبان خیلی اهمیت بدهیم.

بیان، لهجه و آوا در نقش هایی که شما بر عهده می گیرید متفاوت است. ممکن است در یک نقش لهجه داشته باشید و یک نقش آوای خاصی داشته باشید و حتی یک نقش زبان دیگری داشته باشید مثل نقشی که در «شبی که ماه کامل شد» بر عهده داشتید. وقتی نقشی به شما پیشنهاد می شود، در پروسه انتخاب نقش این تفاوت برای شما مهم است؟ یعنی اینکه بتوانید در بیان چیز ویژه تر و خاص تری را ارائه دهید؟

خیر، این مسأله برای من چالش نیست و بیشتر فیلمنامه و شخصیت برایم مهم است. یعنی این طور نیست که بخواهم با این مسأله خودم را محک بزنم. در واقع برای من این مهم است که نقش را چقدر دوست داشته باشم و فیلمنامه چقدر موضوعی باشد که من دوست دارم و برای من مهم است، و اینکه فیلمنامه و شخصیت چطور پرداخت شده است.

شاید بتوان گفت که شما بازیگر تقریباً کم کار و گزیده کاری هستید. این انتخاب و تصمیم شما بوده یا نقش هایی که باب میلان است کمتر به شما پیشنهاد شده است؟

من فکر می کنم که هر دو مورد است. من دوست ندارم که خیلی همه جا باشم و زیاد دیده شوم. ترجیح می دهم طوری کار کنم که اگر نقشی را اجرا می کنم، تماشاچی آن را باور کند. شاید اگر من خیلی دیده شوم باور پذیری تماشاچی نسبت به نقش کم شود و صد عرفایی را ببیند. دلیل دیگر هم همان است که گفتید، نقش هایی که دوست داشته ام کمتر پیشنهاد شده است و یا مشکل از فیلمنامه بوده است. یعنی فیلمنامه هایی را خوانده ام که نقش خیلی درخشان بوده ولی متأسفانه کلیت فیلمنامه ضعیف بوده است یا اینکه برعکس بوده، یعنی فیلمنامه خیلی درخشان بوده ولی نقش چیزی نداشته که من بخواهم روی آن کار کنم.



من در وهله اول هر چالشی که داشته باشم با فیلمنامه دارم، یعنی اگر بحثی داشته باشم اول راجع به فیلمنامه است. گاهی اوقات فیلمنامه آن قدر خوب است که غیر از تعریف از آن حرفی برای زدن ندارم. ولی بعضی وقت ها نیاز به گفت و گو هست